موضوع سخن: فضائل حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام

قال الله تبارک و تعالی: «يُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللّهُ مَا يَشَاء»[1]

مقدمه

روز تاسوعای حسینی است، منسوب به اباالفضل العباس علیه افضل التحیه و الثناء. گر چه عباس جزو آخرین شهدای کربلاست، اما به واسطة مقام بلند و ارزشمند و ارجمندی که دارد از گذشته، این گونه مرسوم بوده است که روز تاسوعا را به آن شخصیت بزرگوار اختصاص می دهند.

عظمت والای ابالفضل در نزد معصومین

شخصیتی که ائمة معصومین مدح و ثنای او را گفته اند، وجود مقدس اباعبدالله در عصر چنین روزی او را برای فرصت گرفتن از دشمن فرستادند و فرمودند: برادرم «بنفسی انت»؛ حسین به قربان تو، برو امشب را برای ما مهلت بگیر. این تعبیر «بنفسی انت»از امام حسین، تعبیر ساده ای نیست، از امام دربارة اباالفضل العباس، وقتی هم به کنار بدنش آمد، بعضی نقل کرده اند صدا زد: برادرم.

الا یا نور عینی، یا شفیقی و لی قد کنت کالرکن الوثیقی

ایا قمراً منیرا کنتَ عونی

ای رکن وثیق حسین، ای قمر منیر حسین، ای نور عین و شفیق حسین. او را با این اشعار و با این مرثیه سرود. شخصیتی که در زیارت نامه ای که از امام صادق علیه السلام است، راوی می گوید: «انْکَبَّ عَلَی قَبْرِهِ»بعد از زیارت امام حسین با امام صادق علیه السلام به زیارت قبر عباس آمدیم، امام خودش را روی قبر عباس انداخت و با این زیارت او را خطاب کرد: «أشْهَدُ لَکَ بِالتَّسلیمِ وَ التَّصدیقِ وَالوَفاءِ وَ النَّصیحهِ لِخَلَفِ النَّبیّ»[2]؛ عمو جان! گواهی می دهم تو تسلیم بودی، تو تصدیق محض بودی، تووفا و خیرخواهی و نصیحت و فدا کردن جانت را از حسین، از برادرت دریغ نکردی. در آن زیارت نامه ای که «مزار مشهدی»- از اعلام قرن ششم- از امام زمان ارواحنا فداء نقل می کند عرضه می دارد: «الَّسلامُ عَلَی أبِی الفّضلِ العّبَّاسِ بْنِ أمِیرِ المُؤمِنِینَ»؛ سلام بر عمویم عباس، «الْمُواسِی أخَاهُ بِنَفسِهِ»؛ آن کسی که جانش را برای حسین فدا کرد، جانش را در طبق اخلاص گذاشت برای اباعبدالله، «الآخِذِ لِغَدِهِ مِنْ أمْسهِ»؛ زندگی اش را فدا کرد برای آینده، برای فردای ماندگار، برای ماندن در تاریخ، برای قیامت، «الآخِذِ لِغَدِهِ مِنْ أمْسهِ الفَادی لَهُ»؛ عباسی که جانبازی کرد. امام زمان او را جانباز خطاب کرد، «الفَادی لَهُ»؛ فدا کرد خودش را، «الوَاقِی السَّاعِی إلَیْهِ»[3]؛ به عنوان سپر، جند و محافظ، ایستاد و از جان برادرش دفاع کرد. این ها مدح معصومین دربارة عباس است؛ امام سجاد فرمودند عمویم عباس مقامی دارد که شهدا به آن غبطه می خورند.[4] امام صادق او را به ایمان محکم و یقین و بصیرت نافذ ستود. عباس چنین شخصیتی است، با این جایگاه و با این عظمت که معصومین مدح و ثنای او را گفته اند. به تعبیر یکی از نوادگانش – آنچه که مشهور است، این شعر را به فضل ابن محمد، از نوادگان اباالفضل نسبت داده اند. بعضی گفته اند شاید اولین کسی است که بعد از قضیة کربلا برای اباالفضل شعر سرود، البته قطع نظر از مادرش ام البنین که در بقیع آن اشعار را سرود-

أحقُّ النّاس أن یبکی علیه فتی أبکی الحسین بکربلاء

اخوه و ابن والداه علی ابوالفضل المضرج بالدماء[5]

سزاورترین کسی که شایسته است انسان برایش اشک بریزد، آن کسی است که حسین برایش اشک ریخته است. اباعبدالله در کنارش به حالت انحنا درآمد و اشک ریخت، و آن مطالب را بیان کرد. امروز منسوب به این شخصیت است، شخصیتی که زیارت نامة مأثوره دارد، الفاظ زیارت از امام معصوم است، تعبیرهای بلندی که در آن زیارت است؛ تو مانند بدریّون هستی، خدا به تو جزای خیر دهد، تو چیزی را فروگذار نکردی. معصومین این گونه او را ستوده اند و امروز منسوب به این شخصیت است.

ویژگی های قمر بنی هاشم علیه السلام

در میان انبوه بحث ها و صفات و مطالبی که امروز دربارة عباس می توان گفت، من در این محضر مقدس و مبارک یک ویژگی را می خواهم خدمت شما با تکیه بر آیات و روایات بحث کنم و یک قدری هم انشاء الله بیشتر ذکر مصیبت کنم.

ثبات قدم

یک ویژگی ایشان ثبات قدم است، که این ویژگی منشأ بسیاری از صفات حمیده و ارزش های انسانی است. شما عزیزان می دانید خیلی ها خوب شروع می کنند، ولی خوب تمام نمی کنند. خیلی ها آغاز پرشوری دارند، ولی پایان خمودی دارند. با ورق زدن صفحات تاریخ، به موارد فراوانی بر می خورید که آغاز با نشاطی داشتند، اما ثبات قدم خوبی نداشتند.

داستانها و شواهدی در مورد بی ثباتی در دین

مورد اول: عبیدالله ابن جهش برای اینکه از جوّ کفر و شرایط حاکم بر مکه بیرون آمده باشد، با همسرش، دختر ابوسفیان، ام حبیبه، به حبشه آمد. او در آن جا مرتد شد، نصرانیّت اختیار کرد، شرابخواری کرد و با حالت کفر در سرزمین حبشه زندگی کرد. او از جایی آمده بود که در آن جا ایمانش را حفظ کند چون هجرت برای حفظ ایمان است. از مکه آمده بود برای اینکه مشرکین آزارش ندهند و اذیتش نکنند؛ اما تا نگاهش به چند تا صحنة فساد و گناه افتاد، قدمش لغزید، و نتوانست خود را حفظ کند. هر چه همسرش نصیحت کرد سودی نداشت و او با حالت کفر و ارتداد در منطقة حبشه جان داد.

مورد دوم: عبیدالله ابن عباس نیز پشت امام حسن را خالی گذاشت و در مقابل مقداری مال به معاویه پیوست.

مورد سوم: عبیدالله حر جوفی نیز به خاطر مطامع دنیا و به بهانة این که مي خواهم یک مرگ مشهوری داشته باشم، درخواست مستقیم امام حسین را رد کرد. خودش می گوید: یادم نمی رود حسین جلوی خیمة من آمد در حالی که بچه هایش دورش بودند از من خواست و گفت: عبیدالله تو گذشتة خوبی نداری، تو گناهان کثیری داری، بیا ما را یاری کن. اما او لغزید و نیامد.[6]

مورد چهارم: حسان بن ثابت یک روز غدیر را به شعر کشید، یک روز هم از همین غدیر دفاع نکرد و آمد کنار خلیفة اول و در وصف او شعر گفت، این هم نمونة یک آغاز خوب و پایان خراب، یک آغاز باشور و بعد هم لغزش قدم.[7]

ثبات قدم در قرآن

قرآن در سورة انفال چقدر زیبا این بحث را مطرح مي کند. در آستانة نبرد بدر، قرآن کریم می فرماید: «إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلآئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُواْ الَّذِينَ آمَنُواْ»؛ ملائکه! منِ خدا با شما هستم، با مسلمانان هستم، شما بروید ثبات قدم را در مؤمنین ایجاد کنید، «إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلآئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُواْ الَّذِينَ آمَنُواْ سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُواْ الرَّعْبَ»[8] موضوع این آیه ثبات قدم است. در همین سورة انفال، در جای دیگر می فرماید: اگر این ثبات قدم نبود مسلمانان نمی توانستند پیروز شوند. در دستورهای شش گانه ای که از آیة 45 به بعد سورة انفال به مسلمان ها می دهد: «إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُواْ»خیلی صحبت از ثبات قدم است: «فَاثْبُتُواْ وَاذْكُرُواْ اللّهَ كَثِيرًا»[9]؛ ذکر بگویید و ثابت قدم باشید. این ثبات قدم بود که در بدر، «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَـكِنَّ اللّهَ رَمَى».[10] این ثبات قدم بود که بین پدر و فرزند بر سر شهادت اختلاف شد، یکی می گوید من باید بروم، دیگری می گوید من باید بروم. پدر شهیدی در احد نزد پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله، فرزندم در نبرد بدر شهید شد و من ماندم، اجازه بدهید حالا من بروم جانم را فدا کنم. این ثبات قدم است که ابودجانه آمده مي گوید: «یا رسول الله، الی أین أفر»؛ کجا بروم؟ سوی مال؟ فناپذیر است. سوی همسر و خانواده؟ مرگ آنها را می بلعد. سوی خانه و دار و ظواهر دنیا؟ همه خراب می شوند. من از کنار شما به کجا بروم؟ این است معنای «إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُواْ»[11] ثبات قدم است که لشکریان طالوت و بنی اسرائیل در مبارزة با جالوت گفتند: «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا»[12]؛ خدایا به ما ثبات قدم بده تا بتوانیم بر اینها پیروز شویم.

نتیجه ثبات قدم در راه خدا

حتی خدا در سورة اسراء به پیغمبر می گوید: «لَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاكَ»[13]؛ ما اگر این عصمت و ثبات قدم و استواری را به تو نمی دادیم، ممکن بود تو را به طرف خودشان متمایل کنند؛ «لَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاكَ»؛ اگر این ثبوت و این استمرار و این قول ثابت نبود. ثبات قدم خیلی بحث عمیقی است. ببینید در سورة ابراهیم، بعد از آن که این مثل را می زند: «مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاء»[14]؛ مؤمن ثابت است، ریشه دار است، عمیق است، «فَرْعُهَا فِي السَّمَاء»؛ سیرش سیر صعودی است، رشد دارد، «تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا»[15] حرفش، فکرش، قلمش، عمرش و زندگی اش مفید است، بعد می فرماید: «يُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»[16] آنهایی که با خدا هستند، ایمان دارند، اعتقاد دارند، یقین دارند، «يُثَبِّتُ اللّهُ»؛ خدا به آنها هم در دنیا، هم در آخرت ثبات قدم می دهد. نکتة قابل توجه در این آیه این است: در دنیا، ثبات قدم، در آخرت هم نلغزیدن بر صراط.

راه گذشتن سریع از روی صراط

پیغمبر اکرم فرمودند: بعضی ها آن قدر سریع از صراط عبور می کنند که وقتی جلوی بهشت می رسند می گویند: «هل رأیتم صراطا هل رأیتم حساباً»؟[17] پاسخ می دهند: خیر، ما نه صراط دیدیم، نه حساب دیدیم، ما را مثل برق به این جا رساندند. امام صادق فرمود: «النَّاسُ یَمُرُّونَ عَلَی الصِّراطِ طَبَقاتٍ»؛ مردم به پنج شکل از صراط عبور می کنند: «مَنْ یَمُرُّ مِثْلَ البَرْقِ»[18] بعضی ها به سرعت نور، به سریع ترین سرعت که وقتی جلوی بهشت می سند از آن ها مي پرسند: هل رأیتم حسابا، کتابا، میزانا، صراطا؟- دیده اید خود انسان گاهی می گوید: رسیدیم؟ من اصلاً متوجه جاده نشدم. وقتی انسان سرعت داشته باشد و خیلی آرامش و سکینه داشته باشد اصلاً متوجة مسیر نمی شود- در پاسخ می گویند: ما حسابی ندیدیم. چقدر این آیه زیباست، «يُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ»[19]؛ خدا به مؤمن در دنیا ثبات قدم می دهد. اصلش هم همین است، نتیجه اش هم همین است. آن ثبات قدم در صراط، بازگشت و نتیجة این ثبات قدم است، چون امام صادق فرمود: «وَهُمَا صِراطَانِ صِراطٌ فِی الدُّنیا وَ صِراطٌ فِی الآخِرَه فأمَّا الصِّراطُ الَّذی فِی الدُّنیا فَهُوَ الإمامُ المَفْروضُ الطَّاعَه»[20] کسی که در دنیا در کنار امامش محکم و ثابت قدم بایستد، در آنجا هم ثابت است، در آنجا هم سیر نورانی دارد، سیری مثل برق دارد که اصلاً نمی ماند. این ثبات قدم خیلی قابل توجه است.

کلیب، تسلیم محض

عده ای خدمت امام صادق علیه السلام آمدند. یکی از آنها عرض کرد: آقا، فردی در قبیلة ما هست به نام کلیب، ایشان هر چه شما مي گویید، می گوید چشم. منتظر است از شما دستور برسد تا انجام دهد، تسلیم محض است. این قدر در مقابل حرف شما مطیع است که ما اسمش را گذاشته ایم کلیب؛ تسلیم. آقا فرمودند: بله، خداوند به او نورانیت داده است، بعد فرمود: می دانید او (کلیب) مصداق کدام آیه است؟ مصداق این آیه است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُواْ إِلَى رَبِّهِمْ»کلیب مخبت است.[21] «وَبَشِّرِ المُخبِتینَ»،[22] «الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ».[23] مخبتین که سیدالساجدین در زیارت امین الله دربارة آنان می گوید: «اللَّهُمَّ إنَّ قُلُوبَ المُخْبِتِینَ ألَیکَ وَ الِهَه».[24] خبت در زمین صاف، هیچ عقبه، هیچ گردنه، هیچ مانع، هیچ چیزی سد راه او نیست، مسیر برایش روشن و واضح است، تسلیم محض است؛ «أَخْبَتُواْ إِلَى رَبِّهِمْ»فرمود کُلیب مصداق این آیه است.

شواهد قرآنی از ثابت قدمان راه حق

ما در اول جلسه چند مثال زدیم از کسانی که ثبات قدم نداشتند، نقطة مقابلش هم فراوان داریم، مثل مریم، مادر عیسی. ببینید قرآن چگونه ثبات قدم او را می ستاید! یا آسیه، همسر فرعون، چگونه قرآن ثبات قدمش را الگو قرار داده!، «ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً لِلَّذینَ آمَنُوا امْرَأتَ فِرْعَوْنَ»مگر همسر فرعون چه ویژگی ای داشت؟ «إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِندَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ»[25]؛ می گفت: خدایا به من ثبات قدم بده که با تو باشم، کنار تو باشم، من شکنجة فرعون را تحمل می کنم، اما به من توفیق بده، خانه ای در کنار خودت داشته باشم. یا مؤمن آل یاسین که در میان جوّ مخالفین فریاد زد: «یا قوم اتَّبع المرسلین». سعد ابن معاذ در جنگ بدر خدمت پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله، اگر بگویی در خار برو می روم، بگویی در آتش برو می روم. شما هر دستوری بفرمایید می گویم چشم، من نمی گویم: چرا؟ نه، نمی گویم. بله چنین انسان های ثابت قدمی هم بودند.

عمربن قرظه، فدایی امام حسین علیه السلام

عمربن قرظه کسی است که در روز عاشورا از امام حسین اجازه گرفت به میدان آمد و رجز خوانی کرد و به مبارزه پرداخت و سپس برای دفاع از امام حسین نزد حضرت شتافت. ابن نما نقل می کند که او صورت و سینة خود را سپر تیرها قرار داده بود و نمی گذاشت به امام حسین اصابت کند. در حالی که جراحت زیادی برداشته بود و در خون خودش می غلتید، اباعبدالله بالای سرش آمد و فرمود: خواهشی نداری؟ گفت: «یابن رسول الله أوَفَیتُ ؟»آقا وفا کردم؟[26] ثبات قدمم را نشان دادم؟ آیا استواری ام را نشان دادم؟

منشأ صفات و فضائل اخلاقی

این ثبات قدم منشأ صبر است، منشأ قوت در دین است، منشأ غیرت است، منشأ علوّ همت است، منشأ عزّت است. بعداً عرض خواهم کرد که این صفت شاه بیت صفات حمیده است، لذا دو جا در زیارت عاشورا می گویی: «ثَبِّت لِی قَدَمَ صِدْقٍ»[27] در یک جا «ثبِّت»و در یک جا با «یثبِّت»تعبیر می کنیم. لذا در جامعة کبیره می گویی «فَثَبِّتنِی اللهُ أبَداً مَا حَیِیتُ عَلَی مُوَالاتِکُمْ»[28]؛ خدایا به ما توفیق بده روی موالات شما بایستیم، و از شما دفاع کنیم، آن هم در شرایط بحرانی، در شرایط عادی که همه مطیع اند و به ظاهر خود را ثابت قدم نشان مي دهند، اما وقتی اندکی شرایط بحرانی بشود، آن وقت می آید سینة امام را می بوسد، اما امام را یاری نمی کند. آقا فرمود: من را یاری کن، صدای من را شنیدی، ندای من را شنیدی، حجت بر تو تمام شد، از خدا بترس، اما آنها یاری نکردند. معنای ثبات قدم این است که انسان در عرصه های مختلف در شرایط بحرانی و شرایط حساس، خود را نشان بدهد. «يُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ»[29] اباالفضل العباس، شخصیتی که امروز به او منسوب است و شما به احترام او در این حسینیه جمع شدید کنار شریعه می آید، آب را میان دست ها بالا می آورد، تشنه است، اگر آب هم می نوشید کسی او را مذمّت نمی کرد:

کفی از آب چو آورد به نزدیک دهان عکس شش ماهه در آن آب تماشا می کرد

آب را ریخت.

یا نفس من بعد الحسین هونی و بعده لا کنت ان تکونی

هذا الحسین وارد المنون و تشربین بارد المعین[30]

عباس، تو آب بنوشی و حسین تشنه باشد؟ تو آب بنوشی و بچه های اباعبدالله تشنه باشند؟

عزیزان ثبات قدم توکل می آورد و توکل شجاعت می آورد؛ پیامبر فرمود: «مَنْ سَرَّهُ أنْ یَکُونَ مَنْ أقْوَی النَّاسِ فَلْیَتَوَکَّلْ عَلَی اللهِ»[31] توکل شجاعت می آورد، استواری می آورد، غیرت می آورد، حمیت می آورد. قدرت حفظ دین می آورد، این ها در پرتو ثبات قدم است. مگر امروز برای عباس امان نامه نیاوردند؟ چشم های نگران زینب به دست های عباس است؛ یعنی عباس قبول می کند؟ یعنی حسین من را تنها مي گذارد؟ بعنی می رود؟ گوش ها را تیز کرده، چشم ها را دوخته، یک وقت عباس صدا زد: برگردید؟ لعنت بر شما و امان نامة شما. عباس پیمانی با حسین دارد که این پیمان تا آخر محفوظ است. امان نامه را برگرداند. این روحیة ثبات قدم عباس است.

عظمت بین المللی امام حسین علیه السلام

برادران عزیز، سروران روحانی، اهل تبلیغ و منبر، زینب کبری، در مجلس دشمن صدا زد: «مَا رأیَتُ إلّا جَمیلاً»[32]؛ کربلا برای ما زیبا بود. شما را به خدا این زیبایی ها را استخراج کنید، و برای مردم بگویید بگذارید مردم بدانند کربلا پیام اعتقادی دارد، پیام اخلاقی دارد، آموزه های تربیتی دارد، کارکرد امروزی دارد، کارآمد است، کربلا منحصر در مرز زمان و مکان سال 61 هجری و سرزمین تفتیدة عراق نیست، حادثة کربلا این مرزها را درنوردیده، حادثة کربلا حرارتی و سرّ مکتومی در قلوب مؤمنین[33] ایجاد کرده، که زینب در مجلس دشمن فریاد زد: هر کاری می خواهید بکنید، به خدا قسم اسم ما را از قلب های مردم نمی توانید جدا کنید. این جمعیت در این حرم، در حسینیه های دیگر، این دسته جات عزاداری، این جوان های سیاه پوش، این ها را چه کسی به داخل خیابان ها فرستاده؟ این ها به کدام تحریک، کدام حزب و جناح سیاسی در خیابان ها و دسته جات ریخته اند؟ امام سجاد فریاد زد: ما شش خصوصیت داریم. یکی از آن ها این است: محبت ما در قلوب مردم است، مردم ما را دوست دارند، کسی نمي تواند این محبت را بگیرد، فکر نکنید فقط در میان مسلمان ها، و فقط در میان شیعیان چنین است، خیر، ببینید، چرا آن نویسندة سنّی در شخصیت زینب کتابی می نویسد به نام «بطل کربلا»؛ قهرمان کربلا؟ چرا آن شخص مسیحی آن گونه به اباالفضل العباس متوسل می شود؟ چرا آن خانم آمریکایی این روزها پرچم یا حسین به دست گرفت و وارد حرم امام حسین شد، خادم ها جلویش را گرفتند، گفتند: کجا می روی؟ گفت: مگر این آقا شفا نمی دهد؟ مگر این آقا بچه نمی دهد؟ مگر این آقا مریض ها را خوب نمی کند؟- من خودم در کربلا دیده ام مردم مي آیند از او حاجت مي گیرند. – گفت: من سال هاست که ازدواج کرده ام و خدا به من اولاد نداده است. اگر این آقا یک بچه به من بدهد اسمش را حسین می گذارم مسلمان می شوم. این زن آمریکایی با پرچم یا حسین به حرم امام می آید و در حرم، مي گوید من آمده ام از امام حسین اولاد بگیرم. ابا عبدالله عجب نیرویی! عجب قدرتی! و عجب عظمتی در دنیا ایجاد کرده! چه حرارتی! چه زیبایی هایی دارد کربلا! بُعد مصیبت کربلا جای خود، اما بُعد زیبایی های کربلا، بعد قابل تأملی است.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

[1] ابراهیم، 27.

[2] التهذیب، ج 6، ص 65؛ بحارالانوار، ج 98، ص 216؛ مصباح المتهجد، ص 724.

[3] بحارالانوار، ج 98، ص 269؛ الاقبال، ص 574.

[4] بحارالانوار، ج 22، ص 274؛ الامالی للصدوق، ص 462؛ الخصال، ج 1، ص 68.

[5] اللهوف، ص 118؛ غم نامه کربلا، ص 144.

[6] الامالی للصدوق، ص 154.

[7] پیغمبر و یاران، ج 2، ص 263.

[8] انفال، 12.

[9] انفال، 45.

[10] انفال، 17.

[11] انفال، 45.

[12] بقره، 250.

[13] اسراء، 74.

[14] ابراهیم، 24.

[15] ابراهیم، 25.

[16] ابراهیم، 27.

[17] و قال أیضا إذا کان یوم القیامه أنبت الله لطائفه من أمتی أجنحه فیطیرون من قبورهم إلی الجنان یسرحون فیها و یتنعمون کیف شاءوا فتقول لهم الملائکه تم حسابا فیقولون ما رأینا حسابا فیقولون هل جزتم علی الصراط فیقولون ما رأینا صراطا فیقولون لهم تم جهنم فیقولون ما رأینا شیئا فتقول الملائکه من أمه من أنتم فیقولون من أمه محمد ص فیقولون نشدناکم الله حدثونا ما کانت أعمالکم فی الدنیا فیقولون خصلتان کانتا فبلغنا الله هذه المنزله بفضل رحمته فیقولون و ما هما فیقولون کنا أذا خلونا نستحی أن نعصیه ونرضی بایسیر مما قسم لنا فتقول الملائکه یحق لکم هذا (مجموعه ورام، ج 1، ص 230).

[18] قالَ النّاسُ یَمُرُّونَ عَلَی الصِّراطِ طَبَقَاتٍ وَالصِّراطُ أدَقُّ مِنَ الشِّعْرِ وَ مِنْ حَدِّ السَّیْفِ فَمِنْهُمْ مَنْ یَمُرُّ مِثْلَ البَرْقِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمُرُّ مِثْلَ عَدْوِ الفَرَسِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمُرُّ حَبْواً وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمُرُّ مَشیاً وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمُرُّ مُتَعَلَقاً قَدْ تأخُذُ النَّارُ مِنْهُ شَیئاً وَ تَتْرُکُ شَیئا (بحارالانوار، ج 8، ص 64؛ الامالی للصدوق، ص 177؛ الزهد، ص 92).

[19] ابراهیم، 27.

[20] بحارالانوار، ج 8، ص 66؛ معانی الاخبار، ص 32.

[21] الکافی، ج 1، ص 66؛ معانی الاخبار، ص 32.

[22] حج، 34.

[23] انفال، 2.

[24] وسائل الشیعه، 14، ص 395؛ بحارالانوار، ج 97، ص 264؛ الاقبال، ص 470.

[25] تحریم، 11.

[26] نفس المهموم، ص 262.

[27] بحارالانوار، ج 98، ص 292؛ کامل الزیارات، ص 177؛ مصباح الکفعمی، ص 484.

[28] من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 615؛ التهذیب، ج 6، ص 99؛ مستدرک، ج 6، ص 423.

[29] ابراهیم، 27.

[30] ابصار العین فی انصار الحسین، ص 61؛ فرهنگ عاشورا، ص 65؛ در سوگ امیر آزادی – گویاترین تاریخ کربلا، ص 256.

[31] مشکاه الانوار، ص 18.

[32] بحارالانوار، ج 45، ص 115؛ اللهوف، ص 160؛ مثیر الاحزان، ص 90.

[33] قال رسول الله إنَّ لِقَتلِ الحُسینِ حَرارَه فِی قُلُوب المُؤمنینَ لَا تَبْرُدُ أبدا (مستدرک، ج 10، ص 318).